

گونه‌شناسی جریان‌های اصلاح در مصر قرن بیستم؛ مطالعه موردی: تحلیل ملی‌گرایی لیبرال (۱۸۸۲-۱۹۵۲)

علی الهی‌تبار^۱

چکیده

این پژوهش به تحلیل گونه‌شناختی جریان اصلاح در مصر قرن بیستم، با تمرکز بر ملی‌گرایی لیبرال در بازه‌ی زمانی ۱۸۸۲م تا ۱۹۵۲م می‌پردازد. ملی‌گرایی مصری پاسخی به استعمار بریتانیا، فروپاشی خلافت عثمانی و تلاش برای بازتعریف هویت جمعی در فضای پسااستعماری بود. این جنبش ابتدا با هدف مقابله با سلطه‌ی خارجی و احیای حاکمیت ملی آغاز شد، ولی به مرور به محور بسیج نیروهای اجتماعی و سیاسی در جهت اصلاح تبدیل گردید. این نوشتار با بهره‌گیری از روش تاریخی-تحلیلی و تحلیل گفتمان، عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر رشد و افول این جنبش، نقش شخصیت‌های کلیدی مانند مصطفی کامل، سعد زغلول و احمد لطفی السید و تأثیر نهادهایی مانند مطبوعات، احزاب سیاسی و دانشگاه ملی مصر را بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ملی‌گرایی مصری با وجود دستیابی به استقلال رسمی در ۱۹۲۲م، به دلیل ناتوانی در پاسخگویی به مطالبات اقتصادی-اجتماعی، شکاف بین نخبگان و توده‌ها و باقی ماندن ساختارهای استعماری، نتوانست به طور کامل به آرمان‌های خود دست یابد. افول این جریان در دو دهه‌ی ۱۹۴۰م و ۱۹۵۰م، زمینه را برای ظهور جنبش‌های رادیکال مانند اخوان المسلمین و

۱. استادیار گروه تاریخ تمدن مجتمع تاریخ، سیره و تمدن اسلامی.

افسران آزاد فراهم کرد. این پژوهش با اتکا به چارچوب نظری جوامع تصویری (اندرسون)، اختراع سنت‌ها (هابسبام) و نظریه‌ی پسااستعماری (سعید)، تعامل پیچیده بین بازسازی هویت ملی، محدودیت‌های سیاسی - اقتصادی و میراث استعمار را تبیین خواهد کرد.

واژگان کلیدی: ملی‌گرایی لیبرال، حزب وفد، سعد زغلول، مصطفی کامل، لطفی السید، اصلاحات سیاسی - اجتماعی.

مقدمه

ملی‌گرایی در مصر قرن بیستم پاسخی به چالش‌های ناشی از استعمار بریتانیا، فروپاشی نظام خلافت عثمانی و تلاش برای بازتعریف هویت جمعی در فضای پسااستعماری بود. این جنبش، که در ابتدا با هدف مقابله با سلطه‌ی خارجی و احیای حاکمیت ملی پدید آمد، به تدریج، به محوری برای بسیج نیروهای اجتماعی و سیاسی تبدیل شد. با این حال، فراز و نشیب‌های این جریان، از ظهور رهبرانی مانند مصطفی کامل و سعد زغلول تا دستاوردهای نهایی مانند استقلال نیمه‌تمام در سال ۱۹۲۲م، نشان‌دهنده‌ی تنش‌های عمیق بین آرمان‌های ملی‌گرایانه و واقعیت‌های سیاسی-اقتصادی است. این نوشتار به سهم خود می‌کوشد به این پرسش کلیدی پاسخ دهد: ملی‌گرایی مصری در قرن بیستم چگونه و با چه اهدافی شکل گرفت؟ چه عواملی به رشد یا افول آن انجامید و در نهایت، بر ساختار سیاسی-اجتماعی مصر چه اثری بر جای گذاشت؟ در ادامه، تلاش خواهد شد تا حد امکان به پرسش‌های فرعی مانند ملی‌گرایی مصری چگونه در واکنش به استعمار بریتانیا و بحران هویت پساعثمانی شکل گرفت؟ چه عواملی به تبدیل ملی‌گرایی از جنبشی نخبگانی به حرکتی مردمی یاری رساندند؟ چرا ملی‌گرایی مصری با وجود دستیابی به استقلال رسمی، نتوانست به آرمان‌های کامل خود دست یابد؟

اهمیت بررسی این مسائل از آن جا ناشی می‌شود که تحلیل تاریخی ملی‌گرایی در مصر قرن بیستم برای درک تحولات این کشور، همچنین تحلیل الگوهای مبارزه‌ی ضداستعماری در جهان عرب حیاتی است. این مطالعه نشان می‌دهد چگونه نخبگان مصری با بهره‌گیری از ابزارهایی مانند مطبوعات، نهادهای آموزشی و احزاب سیاسی، گفتمان ملی‌گرایی را به جنبشی مردمی تبدیل کردند. همچنین افول تدریجی این جریان، با وجود دستیابی به استقلال رسمی، نقش ساختارهای استعماری باقی‌مانده، شکاف بین نخبگان و توده‌ها و ناتوانی در پاسخگویی به مطالبات اقتصادی-

اجتماعی را آشکار می‌کند. یافته‌های این پژوهش برای پژوهش‌های تطبیقی درباره‌ی ملی‌گرایی در دیگر جوامع تحت استعمار نیز ارزشمند است.

همچنین این نوشتار به منظور پاسخ به پرسش‌های پیشین و درک جامع تحولات مصر در بازه‌ی زمانی تعیین‌شده این اهداف را دنبال خواهد کرد: تحلیل روند شکل‌گیری و تکامل ملی‌گرایی در مصر قرن بیستم، شناسایی عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر موفقیت یا شکست این جنبش، بررسی نقش شخصیت‌های کلیدی، نهادها و وقایع تاریخی در جهت‌دهی به گفتمان ملی‌گرایی و سرانجام، تبیین تأثیر ملی‌گرایی بر تحولات سیاسی - اجتماعی مصر در آستانه‌ی استقلال و پس از آن.

پیشینه پژوهش و منابع

از آنجا که پژوهش حاضر در چارچوب مطالعات تاریخ معاصر مصر و جنبش‌های ملی‌گرایانه‌ی ضداستعماری قرار می‌گیرد، این نوشتار با تکیه بر منابع تاریخی، نظریه‌های مدرن ملی‌گرایی و تحلیل گفتمان، به بررسی فراز و نشیب‌های ملی‌گرایی لیبرال در مصر و تأثیر آن بر تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور می‌پردازد. در ادامه، مهم‌ترین منابع مرتبط با این مقاله و ارتباط آنها با پژوهش حاضر بررسی می‌گردد.

برخی منابع تاریخی و دست اول، اسناد تاریخی، نشریات دوره‌ی استعمار و آثار شخصیت‌های ملی‌گرا درباره‌ی مقاله‌ی حاضر هستند. نشریات دوران استعمار مانند اللواء و الجریده رسانه‌های ضداستعماری و شکل‌دهنده‌ی گفتمان هویت‌گرایانه ملی - گرایی بودند و تحلیل می‌شوند. محتوای این نشریات در جهت هویت‌سازی و مردمی‌سازی جنبش تحلیل می‌گردد، ولی به دلیل دوره‌ی کوتاه نشر نمی‌تواند به جز دوره‌ی اول جنبش، دوره‌های دیگر را پوشش دهد.

برخی آثار درباره‌ی شخصیت‌های ملی‌گرا مانند مصطفی کامل یا زغلول نوشته شده است. کتاب مصطفی کامل سبب الحریه الوطنیه، نگاشته‌ی رافعی یا کتاب صفحات تاریخ مصر آثار الزعیم سعد زغلول عهد وزارت شعب، نوشته‌ی ابراهیم

الجزیری از همین دسته‌اند و فارغ از گرایش‌های سیاسی و اجتماعی نویسندگان آن، تنها بر یک شخصیت تمرکز نموده‌اند، ولی دیدی جامع از روند تحولات ارائه نمی‌دهند. در این میان، پژوهش‌های دانشگاهی غربی دارای جنبه‌های تحلیلی بیشتری است. مقاله‌ی گرشونی و یانکوفسکی در کتاب *Egypt, Islam, and the Arabs*، به هویت ملی مصر بین سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۰۰م پرداخته‌اند. این اثر می‌تواند منبعی برای تحلیل تعامل ملی‌گرایی با اسلام و هویت عربی در مقاله حاضر در نظر گرفته شود، ولی همان گونه که مشخص است، به سیر پیدایش تا افول ملی‌گرایی لیبرال توجهی ندارد. یکی از منابع ارزشمند و گران‌سنگ، کتاب آلبرت حورانی تحت عنوان *Arabic Thought in the Liberal Age* است که به کار تحلیل نقش روشن‌فکرانی مانند لطفی السید و سعد زغلول در شکل‌گیری هویت ملی‌گرایی لیبرال مصری می‌آید. با وجود مزایای بسیار این کتاب، برخی از مهم‌ترین عوامل اقتصادی و اجتماعی در این کتاب در نظر گرفته نشده است. کتاب *The History of Modern Egypt*، اثر واتیکوتیس نیز یکی از آثار تحلیلی در تاریخ معاصر مصر است که به تحلیل افول ملی‌گرایی لیبرال و ظهور جنبش‌های رادیکال مانند اخوان المسلمین پرداخته است، ولی به ریشه‌های جنبش و سیر رشد آن چندان توجهی ندارد. کتاب تحلیلی *Nasser's Blessed Movement*، نوشته‌ی گوردون، نقش افسران آزاد و کودتای ۱۹۵۲م را بررسی کرده است. این اثر به کار تحلیل عوامل رکود ملی‌گرایی لیبرال می‌آید، ولی مانند اثر پیشین سیر تحولات را مد نظر ندارد.

در میان پژوهش‌های پژوهشگران ایرانی و عرب، حمید عنایت در کتاب سیری در اندیشه‌ی سیاسی عرب به تحلیل اندیشه‌های مصطفی کامل و سعد زغلول پرداخته است. این اثر مرجعی برای بررسی ارتباط ملی‌گرایی با اصلاحات اجتماعی در مقاله است. عبدالعزیز عمر در کتاب تاریخ مصر الحديث و المعاصر تحلیلی دقیق از تحولات اقتصادی- اجتماعی مصر ارائه داده است. برخی داده‌های سیاسی و اقتصادی این مقاله مانند سیاست تک‌محصولی پنبه، از این اثر استخراج شده‌اند.

کتاب رافعی یعنی، مصطفی کامل: سبب الحركه الوطنيه، نقش مصطفی کامل را در بسیج مردمی ضد استعماری بررسی کرده است. این اثر منبع اصلی برای تحلیل مرحله‌ی اول ملی‌گرایی (۱۹۱۴-۱۸۸۲) به شمار می‌رود. کتاب قصه‌ی حیاتی، نگاشته‌ی لطفی السید، منبعی ارزشمند برای تحلیل تحولات ملی‌گرایی لیبرال و دیدگاه‌های اوست که در این اثر منبعی دست اول است.

روش‌شناسی

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تاریخی - تحلیلی، تحولات ملی‌گرایی لیبرال را در مصر قرن بیستم بررسی می‌کند. داده‌های اولیه از طریق تحلیل محتوای اسناد تاریخی، نشریات دوران استعمار (مانند نشریه اللواء و الجریده) از طریق کتاب رافعی، آثار شخصیت‌های ملی‌گرا (مانند نوشته‌های مصطفی کامل، لطفی السید و سعد زغلول) و اسناد آرشیوی دولتی مصر و بریتانیا، که در اثر گرشونی موجود است، گردآوری شده‌اند. برای تکمیل داده‌ها، از پژوهش‌های ثانویه شامل کتاب‌ها و مقالات علمی معتبر (مانند آثار آلبرت حورانی و چارلز وندل) استفاده گشته است. همچنین با اتکا به تحلیل گفتمان (Discourse Analysis)، تلاش شده است مفاهیم کلیدی مانند «استقلال»، «هویت مصری»، و «حاکمیت ملی» در متون سیاسی - فرهنگی بازخوانی شوند. این روش با الهام از رویکرد نورمن فرکلاف (Fairclough)، بر رابطه‌ی بین زبان، قدرت و ایدئولوژی در شکل‌دهی به گفتمان ملی‌گرایی تمرکز دارد.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله بر پایه‌ی نظریه‌های ملی‌گرایی مدرن و پسااستعماری استوار است: یکم: اجتماعات تصویری (Imagined Communities)، اثر بندیکت اندرسون (Anderson, 1983: 6-7): اندرسون تأکید می‌کند که ملت‌ها بر ساخته‌هایی ذهنی هستند که از طریق ابزارهایی مانند مطبوعات، آموزش همگانی و بازنمایی

تاریخ مشترک شکل می‌گیرند. این نظریه توضیح می‌دهد چگونه نخبگان مصری با بازسازی نمادهایی مانند تاریخ فراعنه و زبان عربی، هویت ملی جدیدی ساختند. دوم: اختراع سنت‌ها (The Invention of Tradition)، اثر اریک هابسبام (Hobsbawm, 1983: 1): هابسبام نشان می‌دهد که بسیاری از «سنت‌های ملی»، محصول بازسازی مدرن برای پاسخ به نیازهای سیاسی هستند. در مصر، احیای نمادهای باستانی و تأکید بر مقاومت ضداستعماری، نمونه‌ای از این فرایند است. سوم: نظریه‌ی پسااستعماری (Postcolonial Theory): با الهام از ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی (Said, 1978: 3)، این چارچوب رابطه‌ی قدرت بین استعمارگر و مستعمره و تأثیر آن بر گفتمان ملی‌گرایی را تحلیل می‌کند. سعید استدلال می‌نماید که بیشتر هویت‌های ملی در تقابل با «دیگری» استعماری شکل می‌گیرند (همان، ص ۲۲). چهارم: ناسیونالیسم و مدرنیته، اثر ارنست گلنر (Gellner, 1983: 48): گلنر ملی‌گرایی را پیامد ناگزیر صنعتی شدن و نیازمند به همگنی فرهنگی می‌داند. این دیدگاه به تحلیل ناکامی ملی‌گرایی مصری در ایجاد یکپارچگی اقتصادی- اجتماعی کمک می‌کند.

این چارچوب‌ها به درک تعامل پیچیده بین ساختارهای استعماری، بازسازی هویت ملی و محدودیت‌های سیاسی- اقتصادی در مصر قرن بیستم یاری می‌رسانند. براساس این، می‌توان نسل پس از عبده را به سه شاخه‌ی اصلی تقسیم کنیم: ملی‌گرایان، که هویتی لیبرال دارند، نوسلفی‌هایی که برخلاف سلفی‌های وهابی، از اجبار روزگار و ترس دین‌گریزی و دین‌ستیزی حاکمان ترکیه جدید رخت سلفی بر تن کردند و در نهایت نومعتزلیانی که ادامه‌دهنده‌ی اندیشه‌ی غیرانقلابی - اجتماعی عبده بودند.

شکل‌گیری ملی‌گرایی: بیداری، میهن‌پرستی، هویت ملی (۱۸۸۲-۱۹۱۴)
عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) م) سرحلقه‌ی سه سنخ تفکر شاگردان پس از خود است که همگی در جریان اصلاح قرار می‌گیرند، با این تفاوت که نخبگانی مانند مصطفی

کامل، لطفی السید، سعد زغلول، قاسم امین و عبدالرازق، از سلك جریان مذهبی خارج می‌شوند و به ملی‌گرایی لیبرال روی می‌آورند و هر یک منشأ بحث‌ها یا جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی مصر می‌گردند.

از نظر تاریخی، از اواخر قرن نوزدهم، حمایت آشکار انگلستان و فرانسه از توفیق پاشا خدیو مصر و نظارت این دو دولت بر شئون این کشور، سه جریان سیاسی میهن-پرستان، مشروطه‌خواهان و نظامیان ناراضی را به رهبری «عربی پاشا» (۱۸۴۱-۱۹۱۱) در جبهه‌ی ملی واحدی قرار داد تا برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی بایستند. هر چند در ابتدا، فشار افکار عمومی سبب شد حکومت در عمل به عربی برسد، ولی دسیسه‌چینی غربیان و حمله‌ی انگلستان به مصر و تصرف آن در سال ۱۸۸۲م، جنبش عربی را به شکست کشانید و مصر رسماً به صورت یکی از مستعمرات انگلستان درآمد. این وقایع دو نتیجه‌ی مهم داشت: یکم: به گونه‌ای ملی‌گرایی و حس استقلال-طلبی مصریان را تقویت نمود و دوم: انگلستان نیز نماینده‌ی همه‌ی موانعی به شمار آمد که بر سر راه سعادت و آزادی مصر قرار داشت (عنایت، ۱۳۸۹ش: ۴۵-۴۶).

با تبعید سیدجمال و عبده به اروپا، پس از شکست جنبش عربی پاشا، مبارزه با استعمار اروپا، که سیدجمال در قالب امت اسلامی و اندیشه‌ی همبستگی اسلامی به آن می‌پرداخت، با تنازل از آرمان‌های فراملی‌گرایانه و اندیشه‌های اسلام‌محورانه در میان بخشی از جامعه‌ی نخبگان مصر به صورت ملی‌گرایی درآمد. این جنبش ملی‌گرایانه به جای تأکید بر وحدت دینی یا همبستگی دینی، بر عوامل ملی، تاریخی و زبانی عربی-مصری پافشاری ورزید. این جنبش از برنامه‌ی اصلاح اسلامی، که سیدجمال و عبده پایه‌گذاران آن بودند، منحرف شد و به گونه‌ای غیردینی و عملگرا، به اصلاح جامعه‌ی مصر روی آورد.

سال‌های ۱۸۸۲م، یعنی سال اشغال رسمی مصر به دست بریتانیا تا ۱۹۲۲م، که سال استقلال این کشور است، تبیین‌کننده‌ی چرایی و چگونگی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برشمرده می‌شود که حیات مصر را در قرن بیستم رقم زد

و جنبش‌هایی با رویکردهای گوناگون در این سرزمین پدید آورد.

۱. ناامیدی از دیگری و بیداری

انگلستان از سال ۱۹۰۴م، پس از پیمان دوستی با فرانسه و نقش فرانسه در به رسمیت شناختن استعمار انگلیس در مصر و ایفای نقش انگلیس در استعمار فرانسه در مغرب، (عبدالرازق، ۱۹۹۷: ۲۷۵)، سیاست وابستگی هر چه بیشتر اداری و سیاسی مصر را به انگلستان، از طریق افزایش کارکنان انگلیسی و مصری (عبدالعزیز عمر: ۴۱۵-۴۱۴) به صورت جدی پیگیری نمود. این واقعه سبب ناامیدی نخبگان مصری مانند مصطفی کامل (۱۹۰۸-۱۸۷۴م) از سیاست‌بازی فرانسویان و دلسردی وی از اروپائیان شد (عنایت، ۱۳۸۹ش: ۲۰۶).

کامل تحت تأثیر عبدالله ندیم، از شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی و عبهه، بود (رافعی، ۱۹۸۴م: ۴۸) و نسلی از نخبگان مصر را نمایندگی می‌کرد که در دوره‌ی اشغال مصر بالیده بودند و انگلستان را به چشم کشوری استعمارگر و اشغالگر می‌دیدند و به دنبال اندیشه‌ای برای مبارزه بودند (Gershoni and Jankowski, 1986: 3). کامل، که چند سال پیش از این در بازدید از فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی به دلبستگی‌های معرفتی خویش به اروپا، به ویژه فرانسه و انتظاراتش برای حمایت از قیام مصریان برابر اشغالگران انگلیسی، اشاره کرده بود (Fahmy, 2008: 177)، با رویگردانی از اروپا و فهم پوچ بودن شعارهای استعمارگران فرانسوی در قبال کشورهای مانند مصر، به گونه‌ای واقع‌گرایانه نشریه ماهانه‌ی اللواء را در سال ۱۹۰۰م پایه‌گذاری کرد.

این نشریه با تمرکز بر مهم‌ترین اخبار جنبش‌های استقلال‌طلبانه در هندوستان و اندونزی، همچنین تشویق عبدالحمید دوم به الگوگیری از امپراتوری میجی در ژاپن، رویکردی به شدت ضداستعماری را دنبال می‌کرد (Laffan, 1999: 273-276). این نشریه در سال ۱۹۰۶م، همزمان به دوزبان انگلیسی و فرانسوی نیز منتشر شد تا دامنه‌ی مخاطبان خود را تا اروپا گسترش دهد و ندای استقلال‌خواهی مصریان باشد. هر چند

کامل، به مرور، با دوری و ناامیدی از آرمان‌های اروپایی، با نگاه به جهان اسلام، نشریه‌ی العالم الاسلامی را منتشر کرد که حاوی مهم‌ترین اخبار کشورهای اسلامی و ترجمه‌ی مقالات اروپایی درباره‌ی جهان اسلام بود (رافعی، ۱۹۸۴: ۱۵۵-۱۵۴).

در این مرحله، ملی‌گرایی در مصر در سایه‌ی ناامیدی از «دیگری» بر خود تکیه کرد و با استفاده از مفاهیمی مانند «حب‌الوطن»، به سمت بومی‌سازی ناسیونالیسم گام برداشت تا از آن ابزاری برای مبارزه فراهم آورد (Fahmy, 2008: 177). البته سیاست استقلال‌طلبانه‌ی عباس دوم (۱۹۱۴-۱۸۹۲م)، فرزند توفیق در این زمان، که سبب نگرانی شدید فرماندار انگلیسی مصر، لرد کرومر، شد نیز تأثیرگذار بود (عبدالرازق، ۱۹۹۷م: ۲۷۰-۲۶۹).

از نظر تحولات اجتماعی، بروز حادثه‌ی مشهور «دنشوای» در سال ۱۹۰۶م (عبدالعزیز، ۱۹۹۳م: ۴۳۹-۴۳۷) توانست احساسات ملی‌گرایانه‌ی مصریان را به شدت تحریک کند. میهن‌پرستانی مانند مصطفی کامل و احمد لطفی السید از این موقعیت استفاده نموده، در جهت مبارزه‌ی ملی و نهادسازی، به ترتیب حزب وطنی (۱۹۰۷م)، متعلق به نخبگان فرهنگی مصر، که از حمایت اکثریت جامعه‌ی مصری برخوردار بود و حزب «الأمه» (۱۹۰۷م)، متعلق به اعیان مصر را تأسیس کردند (همو، همان: ۲۶۲).

در این میان، نقش سه عامل دیگر تعیین‌کننده بود: یکم: مهاجرت گسترده‌ی اندیشمندان سوری و لبنانی غالباً مسیحی به مصر و آغاز نهضت ادبی و ترجمه‌ی گسترده‌ی آثار ادبی، فلسفی و تجربی اروپائیان؛ دوم: سیاست اعزام دانشجویان به خارج، به ویژه گرایش دادن آنان به سمت رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی به جای رشته‌های مورد نیاز جامعه‌ی مصر، یعنی رشته‌های فنی و سوم: بازگشت تدریجی تحصیل‌کردگان مصری از اروپا و انتقال دستاوردهای فرهنگی و علمی اروپا به مصر، با گرایش به علوم انسانی و تأسیس دانشگاه ملی مصر در سال ۱۹۰۸م. این سه عامل سبب شکل‌گیری فضایی آماده برای تحول و کشش به سوی تغییرات بنیادین گردید. از این پس، دانشگاه ملی مصر وظیفه‌ی تربیت نسل جدیدی از نخبگان مصری را

عاهده‌دار شد و توانست انحصار مراکز آموزش عالی سنتی مصر مانند الازهر را شکسته، سرمایه‌ی انسانی لازم را برای تحولات آتی فراهم کند (عبدالعزیز، ۱۹۹۳م: ۴۲۱-۴۱۷).

در کنار عوامل گفته‌شده، عواملی اقتصادی مانند سیاست تک‌محصولی نمودن اقتصاد مصر از طریق حمایت از تولید پنبه و اختصاص حدود یک‌چهارم اراضی حاصل‌خیز مصر به این محصول (همو، همان: ۴۱۳)، همچنین نارضایتی عمومی از نظام مالیاتی و وضعیت اقتصادی بین صاحبان صنایع، کشاورزان و قشرهای عادی به واسطه‌ی افزایش هزینه‌ها بین سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۰م (همو، همان: ۴۴۱)، سبب تکمیل زنجیره‌ی اعتراض و انسجامی کم‌نظیر حول محور تغییر، ملی‌گرایی و استقلال گردید.

عامل بیرونی پیروزی ژاپن (۱۹۰۵م)، که قدرت شرقی بود، بر قدرت اروپایی مانند روسیه، ملی‌گرایان مصری، به ویژه مصطفی کامل را واداشت تا با علاقه، در نشریه‌ی اللواء و کتاب خود به صورت مشروح به این مسئله بپردازد و آن را الهام‌بخش مبارزه‌های خود بداند (همان: ۴۴۳-۴۴۲). در این مرحله، پس از حادثه‌ی طابه (۱۹۰۶م)، اشراف، طبقه‌ی متوسط، پیشه‌وران، کشاورزان و کارکنان دولت در صفی واحد، ضمن دفاع از حاکمیت عثمانی و استقلال ملی، خروج استعمارگران بریتانیایی را دنبال می‌کردند (همان: ۴۴۴ و رافعی، ۱۹۸۴م: ۲۴۰).

از سویی، درک کامل نقش رسانه‌های مکتوب و لزوم اطلاع‌نخبگان اروپایی از وضعیت وخیم مصر در اشغال و تلاش‌های وی در قالب حضور در محافل اروپایی خارج مصر، صدای اعتراض و مطالبه‌ی ملی‌گرایانه و استقلال‌خواهانه‌ی مصریان را به اروپا برد. افکار نخبگان اروپایی، به ویژه سوسیالیست‌ها و لیبرالیست‌ها، که تا پیش از این وقایع و انعکاس آن در نشریات، مصر را ملتی نابالغ می‌دانست، با مطالبات مصریان هم‌راستا نمود. ویلفرد اسکاوون بلانت، سرسختانه از حق مصریان در سه کتاب پرشمارگان خود در سال‌های ۱۹۰۷م تا ۱۹۱۴م دفاع کرد (Collins, ۱۹۶۶: ۲۸۲). سرانجام، بریتانیا را مجبور کرد تا در سیاست‌های خویش در مصر

تجدید نظر کند (رافعی، ۱۹۸۴م: ۲۴۱). ملی‌گرایان گامی پیروزمند برداشته بودند و با خودباوری وارد مقطعی جدید شدند.

۲. هویت و میهن‌پرستی

این مقطع با مرگ زودهنگام کامل (۱۹۰۸م)، که به تعبیر لطفی السید «تمثال میهن‌پرستی» بود (لطفی السید، ۲۰۱۲م: ۵۹)، آغاز شد و با ملی‌گرایانی مانند احمد لطفی السید (۱۹۶۳-۱۸۷۲م) ادامه یافت.

لطفی السید تحصیلات مقدماتی خود را در مکتب‌خانه به پایان برد و در ده سالگی حافظ قرآن کریم گردید (همو، همان: ۷-۹). پس از آن، با سفر به قاهره، وارد مدرسه‌ی «الخدویه» شد. در این مدرسه، با اندیشه‌های داروین و گوستاو بوخنر، که شبلی شملیل ترجمه کرده بود، آشنا گردید (لطفی السید، ۲۰۱۲م: ۱۱). همچنین با خواندن مقالات دو مجله‌ی المقتطف و الجامعه، که نماینده‌ی نواندیشی در مصر بودند، افق‌هایی جدید فراروی او قرار گرفت (الزیادی، ۲۰۱۵م: ۷۰).

وی در سال ۱۸۸۹م به دانشکده‌ی حقوق پا گذاشت. این دانشکده در آن زمان، مرکز جنبش‌های دانشجویی با رویکرد سیاسی و ملی بود. حضور وی در آنجا سبب گشایش اندیشه‌اش در زمینه‌ی زندگی و جامعه شد (همو، همان: ۷۱). در همین مدرسه بود که با عبده آشنا گردید و عبده فهم و قلم او را از قرارداد اجتماعی میثاق ملت و حکومت دانست و به شدت مورد توجه و تشویق قرار داد (لطفی السید، ۲۰۱۲م: ۱۳). در سال ۱۸۹۳م، با مسافرت به استانبول، با نگاهی انتقادی سیاست‌های عثمانی را ارزیابی کرد. با دیدار و دوره‌ای که شاگرد با سید جمال‌الدین اسدآبادی به شمار می‌رفت، تحت تأثیر اندیشه‌ی او قرار گرفت (السید، ۲۰۱۲م: ۱۶-۱۴).

با بازگشت به قاهره، با توجه به درک او از ضعف عثمانی و مخالفت این دولت با هرگونه کار سیاسی نوآورانه در قالب‌های ملی و رویکرد انتقادی به سیاست‌های پان اسلامیسم، عمل سیاسی خود را با همراهی همفکرانش با تشکیل «الجمعیه السریه

المصريه» قوام بخشید. این تشکیلات با عضوگیری از میان نخبگان همفکر، زمینه‌های لازم را برای مبارزه‌ی جدی با بریتانیا و شکل‌گیری حزب وطنی فراهم آورد (همو، همان: ۱۸-۱۷). البته لطفی احمد لطفی السید در اصل وجود امت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی یکپارچه در آن زمان تردید می‌نمود (همان: ۴۱-۴۰).

با مسافرت لطفی السید به ژنو و اقامت در آن جا، وی، به مرور، با برخی اندیشمندان اروپایی همصحبت و آشنا شد. رهاورد این آشنایی، ناامیدی از اروپاییان برای کمک به استقلال مصر بود؛ از این رو، در نامه‌ای به خدیو عباس یادآور شد: استقلال مصر جز به دست مصریان ممکن نخواهد بود و مصلحت ملی ایجاب می‌کند نهضت گسترده‌ای برای آگاهی‌بخشی به مردم، با ریاست خدیو محقق شود (همو، همان: ۱۸ و ۲۰).

پس از پایان تحصیلات، چند سالی به خدمت دولتی پرداخت. اندکی بعد، از مسئولیت‌های حکومتی کناره گرفت تا با فراغ بال به سیاست پردازد و نشریه‌ی الجریده را منتشر سازد. انگیزه‌ی وی از انتشار این نشریه، تأسیس رسانه‌ای مستقل بود که فارغ از منافع عثمانی یا اشغالگر انگلیسی، تنها صدای مصریان و منافع آنها باشد. در کنار این موضوع، الجریده ندایی بود در برابر و مخالف لرد کرومر، که مدعی مصلحت‌اندیشی اعیان مصر و خشنودی آنها از اشغال مصر بود (همان: ۲۰ و ۲۲).

السید، که سردبیر نشریه‌ی الجریده (۱۹۰۷م) بود، با انتشار آن تا سال ۱۹۱۵م توانست ملی‌گرایی مصری را تمایز بخشد و افکار آزادی‌خواهانه‌ی خود را مطرح کند (Efraim, 2008: 175). مشی او در این مجله، با وجود صراحت در اهداف، میانه‌روی بود؛ آگاه‌سازی ملت مصر در مورد عوامل پیشرفت و برون‌رفت از واماندگی، نقد سازنده‌ی عملکرد حکومت در جهت فهم اولویت‌ها و نقد عملکردهای دولت و کارگزاران براساس حسن ظن و یگانگی دولت و ملت، برخی از اهداف الجریده بود (السید، ۲۰۱۲م: ۲۳).

لطفی السید برخلاف مصطفی کمال، که نیم‌نگاهی به امپراتوری عثمانی داشت،

عثمانیسم و پان‌عربیسم را رد کرد (Hourani, 1962: 177). او حتی ملی‌گرایی مصر را با تأکید بر هویت متمایز مصری پذیرفت، زیرا مصر را از نظر تاریخی و هویتی، از دیگر بخش‌های عربی جهان اسلام متمایز می‌دانست (Vatikiotis, 1991: 227). ملی‌گرایی السید بیش از مصطفی کامل، رویکردی سرزمینی و میهنی داشت که با تاریخ مصر باستان توجیه می‌شد.

پس از تعطیلی الجریده در سال ۱۹۱۵م، به تدریس فلسفه در دانشگاه مصر (دانشگاه قاهره کنونی) پرداخت و سپس به ریاست آنجا رسید. برخلاف دو استاد لطفی، یعنی سید جمال و عبده، دین در اندیشه‌ی او جای چندانی نداشت. از دیدگاه لطفی، اسلام فقط یکی از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه بود. او بیشتر به عنصر حیات و پیشرفت جامعه به صورت کلی نظر داشت. مهم‌ترین ایده‌ای که او از مطالعه در اندیشه‌ی غرب فراگرفته بود، آزادی بود. به گمان وی، آزادی برای فعالیت سیاسی و زندگی نیز ضرورت داشت؛ بنابراین، درست آن بود که حکومت کمترین نظارت را داشته باشد: فقط امنیت و عدالت برپا دارد و جامعه را در برابر حملات دشمنان حفظ کند.

وی بر این باور بود که مصریان برای شناخت خود باید گذشته‌ی فرعون‌ی و عربی خود را مورد مطالعه قرار دهند. افزون بر این، عقیده داشت که اندیشه‌ی امت اسلامی، امروزه، هیچ جایگاهی ندارد و فکر همبستگی اسلامی ساخته‌ی دست استعمارگران اروپایی است، برای آنکه مبارزه‌ی ملی‌گرایان مصری را فروبشانند (العلاونه، ۲۰۱۱م: ۳۴ و عنایت، ۱۳۸۹ش: ۲۲۷-۲۰۹). لطفی با اندیشه‌های خود جنبش ملی‌گرایی را لیبرال‌تر و میهنی‌تر نمود و با توجه به پایگاه اجتماعی خود در میان اعیان مصری، سطح مطالبه‌گری جامعه‌ی مصر را به سطوح بالاتر، یعنی اشراف، ارتقا داد (النجار، ۱۹۹۵م: ۷۱-۷۰).

استقلال‌طلبی از طریق مردمی‌سازی جنبش (۱۹۳۶-۱۹۱۴م)

با آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م) ناسیونالیسم مصری جانی تازه گرفت؛ این جنبش در انقلاب عربی پاشا (۱۸۸۲م) تنها توانست اعلام موجودیت کند و آغازگر نهضتی دامن‌دار شود. جنبش ملی‌گرایی در مرحله‌ی اول به واسطه‌ی موقعیت‌شناسی ناکام ماند و بهانه‌ی اشغال مصر به دست انگلستان را به وجود آورد (Wendell, 1972: 201). هر چند این جنبش در این مرحله خودباور بود، درک دقیقی از شرایط و توانایی‌های خود در شکل‌دهی به جنبش و مردمی‌سازی آن نداشت. در مرحله‌ی دوم، که با خدیوی عباس دوم (۱۸۹۲م) و همراهی مصطفی کامل آغاز شد نیز با گرایش تدریجی عباس دوم به سمت منافع سلطنت، بیگانگی دولت و مردم و موقعیت برتر انگلیس، همراه با عملکرد مناسب لرد کرومر (Hourani, 1962: 179)، نتوانست منجر به استقلال مصر شود.

در این گام، با تلاش‌های کامل و لطفی السید و به‌کارگیری نشریات، جنبش دارای پایگاه مشروعیت مردمی گردید و خود را از جنبشی نخبگانی به جنبشی مردمی تبدیل کرد و توانست برخی نخبگان اروپایی را با خود هم‌آواز کند، ولی دلبستگی نابه‌جا به یاری فرانسه و محافل اروپایی و سپس تکیه‌ی نادرست بر عنصر پان‌اسلامیسم عبدالحمید و عثمانی‌گرایی، بار دیگر محور جنبش را دچار انحراف کرد. در مجموع، تا دوره‌ی دوم ناسیونالیسم مصری توانست تا حدودی با تلاش‌های خود هویت مصریان را احیا کند و اندیشه‌ی عمومی را در زمینه‌ی هویت مصری اصلاح نماید تا تکیه‌گاهی مستقل برای جنبش فراهم شود.

با آغاز جنگ، انگلستان مصر را در سال ۱۹۱۴م، بدون توجه به سیادت خلافت عثمانی، تحت‌الحمایه اعلام کرد و شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی سختی بر مصری‌ها تحمیل نمود (عبدالعزیز، ۱۹۹۳: ۴۸۵). انگلستان تا پیش از جنگ جهانی اول، رتبه‌ی اول قدرت‌های استعماری با ۵۴ مستعمره را به خود اختصاص داده بود و موقعیتی کم‌نظیر در جهان داشت.

بریتانیا با توجه به اهمیت اقتصادی و ژئوپلیتیک مصر و سودان و در مجموع، کشورهای حوزه‌ی نیل، در عمل مانع دستیابی مصری‌ها به هر گونه استقلال واقعی می‌شد (Leacock, 1941: 64). جنگ جهانی اول، فرصتی دیگر فراروی ملی‌گرایی مصری قرار داد تا تنها با تکیه بر نیروی میهنی، به اهداف خود نزدیک شود. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و فجایع اخلاقی و بشری رخ داده در آن، اروپا دیگر مرجعیت هنجاری خود را از دست داده بود (بلقزیز، ۲۰۱۴: ۴۳). انگلیس در این جنگ پانصد هزار نفر کشته داده بود. یک‌چهارم از دانشجویان نخبه‌ی انگلیسی، که در دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد تحصیل می‌کردند و در جنگ شرکت کرده بودند، جان خود را از دست دادند. سرمایه‌ی انسانی انگلیس در زمینه‌های سیاسی، اداری و نظامی در این جنگ آسیب جدی دیده بود و اقتصادش به شدت ناتوان گردید و کشور را با بحرانی ژرف روبه‌رو ساخت. (هابسبام، ۱۳۸۰: ۴۵-۵۰).

در طلیعه‌ی جنگ جهانی اول، عموی عباس دوم، که برابر سیاست‌های انگلیس نرمش بیشتری داشت، به قدرت رسید. الغای سیادت عثمانی بر مصر در این سال، رفتار اشغالگران انگلیسی، که مانند مستعمره‌ای در مصر فرمان می‌راندند، افزایش افسران انگلیسی، خدمت کشاورزان مصری در صفوف متفقین در فلسطین، افزایش سطح زیرکشت پنبه، که سبب شکاف ژرف درآمدی و کمبود تولید مواد غذایی و گرانی آن، سبب خشم افکار عمومی و نگرانی طرفداران خدیو و ملی‌گرایان مصری شد و آنان را به این نتیجه رساند که احتمالاً هدف انگلستان از ایجاد این شرایط، الحاق مصر به امپراتوری بریتانیاست. این شرایط دو مسئله را سبب شد:

۱. ماهیت ملی‌گرایی مصر را متحول ساخت و از سطح اندیشه و کنش نخبگانی به امری همگانی مبدل نمود؛

۲. از آنجا که حزب وطنی مصطفی کامل در آن اوضاع نمی‌توانست این احساسات را نمایندگی کند، مسیر برای رهبری سعد زغلول (۱۹۲۷-۱۸۵۷) هموار شد.

زغلول به نسلی پیش از مصطفی کامل تعلق داشت (حورانی، بی‌تا: ۲۵۳-۲۵۲).

خاستگاه خانوادگی سعد از نظر اصالت به عبهه شبیه بود و به نسلی تعلق داشت که مصر جدید را ایجاد کرد و در مرکز دیوان‌سالاری آن قرار گرفت. سعد در سال ۱۸۷۱م، یعنی همان سالی که سید جمال‌الدین اسدآبادی وارد قاهره شد، به الازهر پیوست و حدود یک دهه شاگرد سید جمال و عبهه بود. مشخص نیست در قیام سال ۱۸۸۲م چه نقشی ایفا کرد، ولی دستگیری وی به جرم تأسیس «انجمن انتقام» را می‌توان شاهی بر دلبستگی او به نخستین گام ملی‌گرایی و ضدیت با اشغالگری به شمار آورد (حورانی، بی‌تا: ۲۵۴-۲۵۳).

ازدواجش با دختر نخست وزیر مصر، فهمی پاشا (۱۸۹۶م)، وی را وارد هسته‌ی اصلی نخبگان دیوان‌سالار مصر ساخت. سعد بیشتر مرد عمل بود تا اندیشه (همان، همو: ۲۶۲)، ولی کنش‌هایش در چارچوب اندیشه‌ی عبهه بود و در زمینه‌ی اصلاح به دو ساحت توجه بیشتری داشت: آموزش و پرورش و اصلاح قوانین حقوقی.

در این باره، زمانی که در کسوت وزارت آموزش و پرورش مصر بود، اصلاحاتی در مواد درسی به وجود آورد. سعد به جامعه‌ای نظامند و قانون‌مدار می‌اندیشید که قوانینش از مبادی فقه اسلامی نشئت گرفته بود؛ به نیازهای زمانه پاسخ می‌داد؛ بر کار حکومت نظارت می‌کرد و از آشوب اجتماعی و استبداد و حکومت فردی جلوگیری می‌نمود (همو: ۲۵۵ و ۲۵۹).

وی از زمانی که به قضاوت پرداخت تا روزگاری که در قامت وزیر دادگستری خدمت کرد، سخت به عدالت دلبسته بود، ولی عدالت را در چارچوب منافع عمومی تفسیر می‌کرد. منافع عمومی را نیز تا آنجا مفید به حال عدالت می‌دانست که به بهانه‌ی آن به حقوق فردی تجاوز نشود. کنش‌ها و دیدگاه وی در این باره، ادامه‌ی اندیشه‌ی عبهه مبنی بر اصلاح قوانین شرعی در جهت کاربرد آن در محاکم عرفی بود. براساس این، وی دست به اصلاحاتی ساختاری و محتوایی زد و برای تربیت منابع انسانی لازم، مدرسه‌ی قضاات را تأسیس کرد (همان: ۲۵۹). سعد قائل به اصلاح تدریجی بود. به همین دلیل، از توسل به هر گونه نیروی قهری، که منجر به تهدید و فشار اجتماعی

شود و در شکل‌گیری طبیعی جامعه‌ی مدنی اخلاص ایجاد کند، دوری می‌کرد (همان). زغلول در سال ۱۹۱۳م، هنگام حضور در انتخابات، اهداف خود را به صورت مشروح بیان کرد که نشانه‌ی وفاداری به اندیشه‌ی عبده مبنی بر اصلاحات اجتماعی تدریجی بود. اصلاح ساختار قانون‌گذاری، گسترش دامنه‌ی آموزش و پرورش به گونه‌ای که نیازمندان را دربرگیرد، آزادی بیان در نشریات، با ملاحظه‌ی نظم اجتماعی و بهبود وضعیت کشاورزان (همان: ۲۶۰). سعد به اندیشه‌ی سیدجمال و عبده وفادار ماند و مردم‌سالاری را رکن اساسی حاکمیت و وظیفه‌ی حاکمیت را تأمین منافع فرد و جامعه می‌دانست. وی باور داشت که دلبستگی مصریان به دولت خویش و مشارکتشان را باید افزایش داد و اتحادی مقدس میان جامعه‌ی متکثر مصر پدید آورد (همان: ۲۶۰).

شخصیت زغلول تا پیش از جنگ جهانی اول و اقداماتش، حاکی از باور به اصلاح‌گرایی داشت تا رفتاری انقلابی؛ از این رو، کنش و منش اصلاحی وی مورد انتقاد کامل و طرفدارانش قرار گرفت (الرافعی، ۱۹۸۴م: ۴۱۶-۴۱۲). با تجدید نظر در قانون اساسی مصر در سال ۱۹۱۲م، مجلس مصر شکل گرفت Imam (Uddin, 1960: 371). تعداد احزاب تا پیش از انقلاب ۱۹۱۹م به هفده حزب رسید که مهم‌ترین آنها حزب «وطنی» کامل بود (Daly, 1988: 24).

با انقلاب ۱۹۱۷م روسیه و حمایت تدریجی از جنبش‌های کارگری و ضدسرمایه‌داری در سراسر جهان (عبدالعزیز: ۵۱۹)، فروپاشی امپراتوری آلمان و شاه‌نشین‌های آن در ایالت‌ها، شکل‌گیری انقلاب در این کشور (۱۹۱۸-۱۹۱۹)، آغاز فروپاشی خلافت عثمانی، پایان پان‌اسلامیسم و عثمانیسم و خسارت‌های سنگین بریتانیا، که برترین قدرت استعماری در جنگ جهانی اول بود، جهان آماده‌ی تحولی گران شد و تحولات مصر شتاب گرفت. سعد با دیدن این تحولات، چرخشی جدی نمود و از سال ۱۹۱۸م در قامت رهبری انقلابی و استقلال طلب ظاهر شد و نشان داد فرصت‌ها را می‌شناسد (حورانی، بی‌تا: ۲۵۷-۲۵۳).

با پایان جنگ، امریکا، که قدرتی نوظهور و تازه‌نفس برشمرده می‌شد و از آسیب‌های جنگ مصون مانده بود، به صورتی فعال وارد عرصه‌ی بین‌المللی شد. این کشور به واسطه‌ی سابقه‌ی غیراستعماری خود، مدعی رسالت لیبرالیسم و آزادی‌خواهی در جهان بود؛ به همین دلیل، معاهده‌ی ویلسون با ادعای گسترش صلح جهانی مورد توجه مبارزان استقلال قرار گرفت. رفع موانع اقتصادی، برابری و آزادی کشورها در تجارت جهانی، رعایت بی‌طرفی و انصاف در حل مشکلات بین کشورهای استعمارشده و استعمارکننده و لزوم شکل‌گیری مجمع اتفاق عمومی بین‌الملل برای ضمانت تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورها، برخی از مفاد این معاهده بود. (فلسفی، ۱۳۹۰ش: ۴۳۱-۴۲۹).

معاهده‌ی پاریس بار دیگر ناسیونالیست‌های مصری را امیدوار کرد (عبدالعزیز: ۴۶۹). زغلول این دوران را عصر بی‌نظمی و آشفتگی خواند و ضمن فراخوان برای امید و دوری از ناامیدی و بدبینی، بر عزم خود به منظور رقم زدن عصر تلاش و رشد و رهایی از دشمن تأکید کرد (الجزیری، ۱۹۲۷: ۴۶). زغلول به گونه‌ای عمل‌گرایانه، بدون فوت وقت، در سال ۱۹۱۸م به نام «نماینده‌ی ملت مصر»، خواهان استقلال کامل مصر از انگلستان شد (Glubb, 1959: 169-170).

وی در همین زمان، حزب وفد را شکل داد تا با استفاده از ظرفیت سیاسی نخبگان مصری در مجلس و حمایت مردمی، زمینه‌های لازم را برای قیام استقلال‌خواهانه فراهم کند. این حرکت آن چنان شورانگیز بود که لطفی السید این حرکت را «جهاد برای وطن» نامید (رمزی، بی‌تا: ۲۳-۲۲).

از این پس، خانه‌ی سعد «بیت‌الامه» و همسرش «ام‌المصریین» لقب گرفتند (العقاد، ۱۹۸۸م: ۹). با تلاش‌های وفد به رهبری سعد و پس از فراز و فرودها، اختلافات درونی و گاه ناامیدی از به سرانجام رسیدن اهداف جنبش، انقلاب مردمی ۱۹۱۹م شکل گرفت، ولی با وجود کارشکنی گسترده‌ی بریتانیا (رمزی، بی‌تا: ۴۹-۴۰) و همراهی امریکا در حمایت از تحت‌الحمایه بودن مصر (Hourani, 1962: 219)،

بریتانیا در برابر اراده و فعالیت گسترده‌ی ملی‌گرایان وفدی چاره‌ای جز توافق نداشت و در بیانیه‌ی سال ۱۹۲۲م استقلال مصر را با قیودی که ضامن منافع بریتانیا بود، پذیرفت (رمزی، بی‌تا: ۹۱-۹۰). در این مرحله، ملی‌گرایان مجبور بودند با استبداد داخلی و اشغالگر خارجی وارد پیکار شوند. اهداف، نهضت شکل دادن به نظام پارلمانی و مشروط‌سازی سلطنت و ورود به مذاکرات جدی برای کسب استقلال مصر بود. با بازگشت سعد از تبعید در سال ۱۹۲۲م و تنظیم قانون اساسی و کسب اکثریت پارلمانی، هر دو هدف در دسترس قرار گرفت (العقاد، ۱۹۸۸م: ۱۴۹). هر چند سعد به دلیل تأکید بر موضوع سودان، تغییر سبک رهبری و توطئه‌های بریتانیا و دربار مصر نتوانست تا پایان عمر خویش دستاورد در خور توجهی داشته باشد (رمضان، ۱۹۸۳م: ۴۷۲ و ۵۸۲-۵۸۰)، ولی توانست جنبش ملی‌گرایی مصر را تا آستانه‌ی پیروزی بر اشغالگران و مشروطه‌سازی قدرت سلطنت رهبری کند و مهم‌ترین تأثیر را در بهبود ساختار سیاسی مصر بگذارد.

یکی از پیامدهای انقلاب مصر و جنبش ملی‌گرایی، پدید آمدن سه نیروی اجتماعی بود که در آینده‌ی مصر تأثیر گذاشت: کشاورزان، کارگران و روشن‌فکران. این نیروهای اجتماعی (عنایت، ۱۳۸۹ش: ۲۴۶) توانستند نخستین انقلاب ملی، اجتماعی و سیاسی مصر را، که همه‌ی قشرها را درگیر می‌کرد، رقم بزنند (عبدالرازق، ۱۹۹۷م: ۲۹۹). هر چند خروج زودهنگام طبقه‌ی کارگران و کشاورزان فرصتی به دست صاحبان صنایع و زمین‌داران بزرگ داد تا انقلاب مصر را از حرکت فعال و ایجابی به مبارزه‌ی مسالمت‌جویانه با استعمار و حکومت سلطنتی تبدیل کنند (عمر، ۱۹۹۳م: ۴۹۵-۵۰۹)، ولی مشکلات کارگران و کشاورزان نبود سیاست‌های حمایتی از ایشان، بحث‌هایی مانند «عدالت اجتماعی»، «سوسیالیسم»، «لیبرالیسم»، «پروتستانیسیم»، «دموکراسی» و پیوند این گونه مباحث با اسلام را از همان زمان تاکنون در جامعه‌ی مصر مطرح ساخته است.

روشن‌فکران مصری نیز که تا به آن زمان مورد بی‌توجهی حکومت سلطنتی،

استعمار انگلیسی و در حجاب روشن‌فکران مسیحی سوری و لبنانی قرار داشتند، توانستند در مرکز این قیام قرار گیرند و رهبران آینده مصر باشند (همان، ۵۱۶-۵۰۹).

در مجموع، انقلاب ۱۹۱۹م سبب گردید سرمایه‌داران مصری مجال گسترده‌تری برای فعالیت‌های اقتصادی پیدا کنند؛ زنان مصری با حضور گسترده‌ی خویش در این انقلاب، قشری صاحب حق به شمار آمدند و نخستین نشانه‌های ظهور «جنبش آزادی زنان مصری» در اوایل قرن بیستم پدید آمد و مشارکت گسترده‌ی مصریان در اداره‌ی سیاسی جامعه‌ی خویش را رقم زد (همان، ۵۱۷). کسانی همچون علی عبدالرازق (۱۸۸۸-۱۹۶۶) و قاسم محمد امین (۱۸۶۳-۱۹۰۸) نیز به ترتیب با پرداختن به مباحث سیاسی مانند جدایی دین از سیاست و زن در اسلام، سبب و منشأ بحث‌های پردامنه‌ای در جامعه‌ی مصر شدند (عنایت، ۱۳۸۹ش: ۱۹۳-۱۸۲ و امین، ۱۹۸۹م).

در ادامه‌ی تحولات مصر، بحران خلافت عثمانی (عنایت، همان، ص ۱۰۳-۱۰۱) و لغو قانون تحت‌الحمایگی مصر در سال ۱۹۲۲م (عبدالرازق، همان: ۲۹۷) براساس قانونی که ملک فؤاد اعلام نمود، برابری همه‌ی مصریان در حقوق و تکالیف به رسمیت شناخته و «ملت» صاحب اصلی قدرت عنوان شد (همان، ۳۰۱).

از این پس، بازیگران سیاسی مصر به سه جناح عمده تقسیم شدند: سلطنت: انگلستان، که هنوز قوای خود را از مصر خارج نساخته بود و احزاب سیاسی، که در رأس آن حزب وقد قرار داشت، ولی در بین مصریان دو مسئله‌ی مهم نیازمند پیگیری از طریق گفت‌وگو بود: اول، خروج نیروهای انگلیسی از مصر و دوم، وحدت سرزمین‌های وادی نیل (همان، ۳۰۲). در همین زمینه و پس از سال‌ها گفت‌وگو، در سال ۱۹۳۶م معاهده‌ای بین دولت پادشاهی مصر و امپراتوری بریتانیا بسته شد و براساس آن، نیروهای بریتانیای از سرزمین مصر به جز بند اسکندریه و کانال سوئز خارج شدند (همان، ۳۰۳).

ملی‌گرایی: افول (۱۹۵۲-۱۹۳۶)

ملی‌گرایی لیبرال مصری، که در اوایل قرن بیستم با حزب وفد به رهبری سعد

زغلول به اوج خود رسید، به تدریج در دهه‌های ۱۹۴۰م و ۱۹۵۰م به دلیل ترکیبی از عوامل داخلی و خارجی افول کرد. این افول، زمینه را برای ظهور جنبش‌های رادیکال‌تر مانند اخوان المسلمین، نیروهای چپ و افسران آزاد فراهم کرد که در ادامه، این روند تحلیل می‌شود.

۱. ناکامی‌های حزب وفد و بحران مشروعیت

حزب وفد، که نماد ملی‌گرایی لیبرال مصر بود، نتوانست به وعده‌های خود برای استقلال کامل از بریتانیا و اصلاحات اجتماعی جامه‌ی عمل بپوشاند. امضای پیمان ۱۹۳۶م، که حضور نظامی بریتانیا را در کانال سوئز مشروعیت بخشید، وفد را در نظر افکار عمومی، «سازشکار» عنوان نمود (Gershoni & Jankowski, 1986: 104-107). افزون بر این، ناتوانی وفد در حل مسئله‌ی خروج کامل نیروهای بریتانیایی پس از جنگ جهانی دوم و تشدید خشونت‌ها در کانال سوئز، اعتبار این حزب را تخریب کرد (Vatikiotis, 1991: 365-368).

اختلافات درون‌حزبی و انشعاب گروه‌هایی مانند حزب سعد نیز وفد را تضعیف کرد. پس از مرگ زغلول در ۱۹۲۷م، مصطفی النحاس نتوانست اتحاد حزب را حفظ کند و این شکاف‌ها وفد را به نمادی از سیاست‌های نخبه‌گرایانه و غیرمردمی تبدیل نمود (Marsot, 1977: 158-162). حادثه‌ی کاخ عابدین در سال ۱۹۴۲م، که در آن، تانک‌های بریتانیایی فاروق را مجبور به انتصاب دولت وفد کردند نیز مشروعیت این حزب را به شدت خدشه‌دار کرد (Gordon, 1992: 45-50). وفد در این زمان، نیروی بسیج مردمی خود را از دست داد و از جریانی اصلاح‌طلب و استقلال‌خواه، به حزبی طرفدار وضع موجود تبدیل نمود و مشروعیت خویش را از دست داد. با ناکامی پیاپی وفد، راه برای گفتمان‌های رقیب فراهم شد؛ اسلام‌گرایان اخوانی و ملی‌گرایان سوسیالیست انقلابی.

۲. ظهور اخوان المسلمین: اسلام‌گرایی به مثابه آترناتیو

در بنبوجه‌ی بحران سیاسی و اقتصادی مصر، اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸م به

دست حسن البناء تأسیس شد. اخوان المسلمین با ترکیب رویکردهای عدالت اجتماعی و ضداستعماری، پایگاهی گسترده در میان طبقات محروم شهری و روستایی یافت. این جنبش، با انتقاد از وفد، به دلیل سکولاریسم و وابستگی به بریتانیا، خود را جایگزینی اسلامی معرفی کرد (Mitchell, 1993: 8-12). اخوان با ایجاد شبکه‌های رفاهی مانند مدارس و بیمارستان‌ها، حمایت توده‌ها را جلب نمود و حزب وفد خسته از اصلاحات را به حاشیه راند (Mitchell, 1993: 80-85). حسن البناء در رساله‌های خود تأکید داشت: «اسلام، دین و دولت است». با این رویکرد، اخوان المسلمین در عمل در تقابل با ملی‌گرایی سکولار وفد قرار گرفت (Banna, ۱۳۰-۱۲۰: ۱۹۹۲).

۳. افسران آزاد و ناسیونالیسم انقلابی

اخوانی‌ها تنها رقیب ملی‌گرایی لیبرال مصر به شمار نمی‌رفتند، بلکه افسران آزاد، متشکل از افسران طبقه‌ی متوسط مانند جمال عبدالناصر، از فساد دربار فاروق و وابستگی به بریتانیا خشمگین بودند. شکست مصر در جنگ ۱۹۴۸م با اسرائیل، که ناشی از مدیریت ناکارآمد و فساد سیستماتیک بود، افسران را به سمت اقدام مستقیم سوق داد (Vatikiotis, 1991: 330-340). در نهایت، کودتای ژوئیه‌ی ۱۹۵۲م سلطنت را سرنگون کرد و فعالیت همه‌ی احزاب شامل وفد ممنوع اعلام شد. افسران آزاد، وفد را نماد «دوره‌ی فساد» پیش از انقلاب می‌دانستند و برنامه‌هایی مانند اصلاحات ارضی و ملی‌سازی صنایع را در دستور کار قرار دادند (Gordon, 1992: 45-50). به مرور، وفد، که در مراحل پیشین نماد استقلال‌خواهی و مبارزه با اصلاحات ساختاری در جامعه‌ی مصر بود، حزبی فاسد و معارض با حاکمیت ارزش‌های اسلامی تلقی شد و در پایین‌ترین سطح محبوبیت اجتماعی قرار گرفت.

۴. نیروهای چپ: استفاده از بحران اقتصادی

جنگ جهانی دوم، با تشدید تورم و فقر، نارضایتی طبقات کارگر و دهقانان را

افزایش داد. حزب کمونیست مصر و گروه‌های مارکسیستی، با پیوند دادن نابرابری‌های اقتصادی به استعمار خارجی، در میان کارگران شهری نفوذ یافتند. وفد، که از ترس از دست دادن حمایت زمین‌داران بزرگ از اجرای اصلاحات ارضی خودداری کرده بود، نتوانست به خواسته‌های این طبقات پاسخ دهد (Botman, 1988: 30-35).

اقتصاد مصر، که در این دوره به شدت به صادرات تک‌محصولی پنبه وابسته بود، در برابر نوسانات بازار جهانی آسیب‌پذیر شد. کاهش قیمت پنبه در دهه‌ی ۱۹۳۰م به دلیل رکود بزرگ، درآمدهای ملی را کاهش داد و به فقر روستائیان دامن زد (Issawi, ۱۹۶۶: ۲۳۴-۲۳۷).

در کنار اقتصاد تک‌محصولی در کشاورزی و بحران حاصل از آن، تورم افسارگسیخته و کمبود مواد غذایی، بحران اقتصادی را تشدید کرد. قیمت مواد غذایی بین سال‌های ۱۹۳۹م تا ۱۹۴۵م، تا سیصد درصد افزایش یافت، در حالی که دستمزدها تنها پنجاه درصد رشد داشتند (Tignor, 1989: 78). این نابرابری، به اعتصابات گسترده‌ی کارگری مانند اعتصاب ۱۹۴۷م انجامید که نشان‌دهنده‌ی ناکامی دولت در پاسخگویی به نیازهای طبقات فرودست بود. از سوی دیگر، این بحران‌ها سبب کاهش اعتماد به وفد شد (Beinin, 2001: 112-115)، زیرا وفد در این عرصه نیز سیاستی نخبگانی داشت و به دنبال حفظ رویکرد سنتی خویش در مورد کشاورزی و صنعت بود.

۶. شکاف‌های طبقاتی و نابرابری اجتماعی

ساختار اقتصادی مصر به طور سنتی، مبتنی بر نظام اقطاعی بود، به گونه‌ای که تنها چهاردهم درصد از جمعیت یعنی زمین‌داران بزرگ، مالک ۳۴ درصد از زمین‌های کشاورزی بودند، در حالی که بیشتر دهقانان در فقر مطلق زندگی می‌کردند (Adams, ۱۹۸۶: ۷۲-۷۵). این نابرابری، مهاجرت گسترده‌ی روستائیان فقیر به شهرها و شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر شهری را در پی داشت که با دستمزدهای ناچیز و شرایط

کاری سخت روبه‌رو بودند.

در این میان، شکاف شهر- روستا نیز مشهود بود؛ تنها ده‌درصد از بودجه‌ی توسعه به مناطق روستایی اختصاص می‌یافت، در حالی که نوددرصد به شهرها می‌رسید (Mitchell, 1993: 50-55). این نابرابری‌ها پایگاه اجتماعی حزب وفد را تضعیف کرد و راه را برای جریان‌های رادیکال مانند اخوان المسلمین و افسران آزاد گشود.

در نتیجه، می‌توان گفت افول ملی‌گرایی لیبرال در مصر، نتیجه‌ی تعامل سه عامل بود:

۱. ناکارآمدی سیاسی: سازش‌های حزب وفد با بریتانیا و ناتوانی در اصلاحات اجتماعی.

۲. شکاف اقتصادی- اجتماعی: تمرکز منابع تولید ثروت در دست نخبگان و فقر

گسترده‌ی مردم.

۳. ظهور گفتمان‌های رقیب: اسلام‌گرایی اخوان و سوسیالیسم انقلابی ناصر.

این تحولات نشان‌دهنده‌ی آن بود که ملی‌گرایی، بدون ادغام اصلاحات اقتصادی- اجتماعی در گفتمان خود، نمی‌تواند پایدار بماند و دچار فروپاشی خواهد شد. در حقیقت، ملی‌گرایی مصر گرچه در ابتدا، با بسیج ضداستعماری مردم و اتحاد نخبگان شهری موفق عمل کرد، ولی ناتوانی در پاسخ به خواسته‌های اجتماعی و اقتصادی آنان پس از استقلال، آن را به حاشیه راند. نابرابری‌های ساختاری مانند مالکیت زمین، شکاف شهری- روستایی و فشارهای اقتصادی مانند تورم و بیکاری، سبب شد توده‌ها به جنبش‌های رادیکال روی آورند. انقلاب ۱۹۵۲م، که با اتحاد نیروهای اخوانی و افسران آزاد و استفاده از زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روی داد، ثمره‌ی همین موضوع بود.

کودتای ۱۹۵۲م افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر، ساختار سیاسی مصر را دگرگون کرد و پایانی بر دوران احزاب لیبرال-ملی‌گرای پیشین، به ویژه حزب وفد، بود. حزب وفد، که در دوره‌ی سلطنت، نماد مبارزه برای استقلال مصر و مشروطه‌خواهی برشمرده می‌شد، پس از کودتا به سرعت به حاشیه رفت.

افسران آزاد، که خود را نماینده‌ی «اراده‌ی ملی» و اصلاحات انقلابی می‌دانستند،

از ابتدا مخالف سرسخت احزاب سنتی مانند وفد بودند. آنان احزاب قدیمی را مسئول فساد، وابستگی به بریتانیا و شکست در حل بحران‌های اجتماعی می‌دانستند. یک سال پس از کودتا، در ژانویه ۱۹۵۳م، شورای فرماندهی انقلاب (RCC) همه‌ی احزاب سیاسی را منحل اعلام کرد و فعالیت آنها را ممنوع ساخت. این تصمیم ضربه‌ی مهلکی به وفد وارد آورد که دیگر مجالی برای بازسازی ساختارهای خود نداشت (Gordon, 1992: 45).

سرکوب رهبران وفد بلافاصله پس از کودتا آغاز شد. فواد سراج‌الدین، دبیرکل حزب، در سپتامبر ۱۹۵۳م به اتهام همکاری با بریتانیا و فساد مالی دستگیر شد. محاکمه او، که به «محاکمه‌ی سراج‌الدین» معروف شد، نمادی از رویکرد جدید نظام به حذف رقبای سیاسی بود (Aburish, 2004: 89). اگر چه سراج‌الدین در نهایت تبرئه گشت، ولی این محاکمه‌ها عملاً جایگاه سیاسی وی و حزب وفد را تخریب نمود. دیگر رهبران وفد نیز بازداشت شدند یا مجبور به کناره‌گیری از سیاست گردیدند. النحاس، که در دهه‌ی ۱۹۳۰م و ۱۹۴۰م نقشی محوری در مبارزات استقلال‌طلبانه داشت، پس از کودتا به حاشیه رانده شد. وی در سال ۱۹۵۴م تحت حصر خانگی قرار گرفت و تا زمان مرگش در ۱۹۶۵م، عملاً از سیاست کنار گذاشته شد (Beinin & Lockman, 2001: 317).

طه حسین، یکی از مهم‌ترین روشن‌فکران لیبرال مصر، که پیش‌تر وزیر آموزش و پرورش در دولت وفد بود، پس از انقلاب، از سمت خود برکنار شد و نوشته‌های او به صورت غیررسمی سانسور گردید (Vatikiotis, 1991: 410-415).

احمد لطفی السید، که از پیشگامان اندیشه‌ی لیبرالی در مصر بود، پس از انقلاب منزوی شد و دولت وی را از فعالیت‌های علمی و رسانه‌ای دور نگه داشت (Deeb, ۱۹۷۹: ۲۶۰-۲۶۵).

یوسف السباعی، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی معروف، در سال‌های اولیه‌ی انقلاب کوشید از آزادی بیان دفاع کند، ولی بعدها مجبور شد با حکومت همکاری کند تا

بتواند به کار خود ادامه دهد (Mitchell, 1993: 150-155).

در دوران ناصر، استقلال دانشگاهی به نهادهای هویت‌ساز در دوران پیشین، در عمل از بین رفت و دولت مستقیماً در انتصاب استادان و محتوای درسی دخالت کرد؛ بسیاری از استادان لیبرال دانشگاه قاهره، مانند لطفی السید و محمدحسین هیکل، از تدریس کنار گذاشته شدند (Beinin & Lockman, 2001: 140-145).

کودتای ۱۹۵۲م با شعارهای عدالت اجتماعی و اصلاحات ارضی، دقیقاً بر ضعف‌های وفد دست گذاشت. هنگامی که ناصر در سال ۱۹۵۲م قانون اصلاحات ارضی را اجرا کرد، پایگاه سنتی وفد یعنی زمین‌داران بزرگ را هدف قرار داد و عملاً حمایت مالی و اجتماعی از این حزب را قطع نمود.

انحلال حزب وفد و سرکوب رهبران آن، فضای سیاسی مصر را به کلی دگرگون ساخت. ناصر با ایجاد «اتحادیه‌ی سوسیالیستی»، که تنها مجمع سیاسی مجاز به شمار می‌رفت، سیستم تک‌حزبی را تثبیت نمود که تا دهه‌ها بر مصر حاکم بود (Vatikiotis, 1991: 359). این تغییرات، وفد و کل جریان ملی‌گرایی لیبرال را به حاشیه راند؛ در دهه‌ی ۱۹۷۰م، انور سادات با سیاست «انفتاح» یا فضای باز سیاسی، اجازه‌ی فعالیت محدود به احزاب قدیمی داد و فؤاد سراج‌الدین با استفاده از این فضا، در سال ۱۹۷۸م حزب وفد را احیا کرد، ولی این حزب جدید به دلیل محدودیت‌های قانونی و رقابت با احزاب اسلام‌گرا و نظامی، نتوانست نفوذ گذشته را بازیابد. نشریات جدید وفد نیز تحت نظارت شدید امنیتی قرار داشتند و اجازه‌ی انتقاد از دولت را نیافتند (Baker, 1978: 210).

همچنین شورای فرماندهی انقلاب (RCC) به رهبری جمال عبدالناصر، کنترل شدیدی بر رسانه‌ها اعمال کرد. روزنامه‌های حزب وفد، مانند الوفد المصری، که پیش‌تر صدایی قدرتمند در انتقاد از سلطنت و استعمار بود، به سرعت تعطیل یا مصادره شد (Gordon, 1992: 78)؛ برای نمونه، روزنامه‌ی المصری، که فؤاد سراج‌الدین، دبیرکل وفد، مدیریت می‌کرد، به اتهام «تضعیف روحیه‌ی ملی» بسته شد

و دارایی‌های آن ضبط گردید (Aburish, 2004: 92). این اقدامات بخشی از برنامه‌ی کلی نظام برای حذف هر گونه صدای مخالف بود.

حتی روزنامه‌های مستقل، که پیش‌تر با وفد همسو نبودند، مانند الاهرام، تحت نظارت شدید دولت قرار گرفتند. تا سال ۱۹۶۰م، ناصر با ملی‌سازی رسانه‌ها، عملاً همه‌ی مطبوعات را به ابزاری برای تبلیغات حکومتی تبدیل کرد (Vatikiotis, ۱۹۹۱: ۳۵۹).

در حقیقت، وابستگی مالی روزنامه‌های وفد به حزب و شبکه‌های زمین‌داران بزرگ، ضعف ساختاری آنها را در برابر سرکوب دولت تشدید کرد. این رسانه‌ها با از دست دادن حمایت مالی پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی در ۱۹۵۲م، که زمین‌های زمین‌داران را مصادره کرد، منابع درآمدی خود را از دست دادند (Baker, ۱۹۷۸: ۱۱۴).

در سال ۱۹۵۴م، ناصر با ایجاد وزارت ارشاد ملی، همه‌ی رسانه‌ها را به ابزار تبلیغات سوسیالیستی و پان‌عربیسم تبدیل کرد. روزنامه‌نگاران مستقل یا به اتحادیه‌ی مطبوعات دولتی پیوستند یا شغل خود را از دست دادند. حتی پس از مرگ ناصر در ۱۹۷۰م، فضای رسانه‌ای مصر هرگز به آزادی پیش از ۱۹۵۲م بازنگشت (Vatikiotis, ۱۹۹۱: ۳۶۷).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری چندوجهی و روش‌شناسی ترکیبی، تلاش نمود تحلیلی ژرف از تکوین، اوج و افول ملی‌گرایی لیبرال مصر ارائه دهد. در این باره، با ادغام نظریه‌های بندیکت اندرسون (جوامع تصویری)، اریک هابسبام (اختراع سنت‌ها)، ادوارد سعید (پسااستعماری) و ارنست گلنر (ملی‌گرایی و مدرنیته)، پیوندهای پویا و پیچیده‌ی این جنبش در تعامل با ساختارهای استعماری، بازسازی هویت ملی و محدودیت‌های اقتصادی- اجتماعی مورد توجه قرار گرفت و نتایج زیر در چهار محور اصلی به دست آمد:

یکم: در تحلیل چندسطحی از شکل‌گیری هویت ملی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ملی‌گرایی لیبرال مصر پدیده‌ای خودجوش نبود، بلکه به مثابه پروژه‌ای آگاهانه به دست نخبگان مصری برای مقابله با استعمار بریتانیا و بحران هویت پساعثمانی شکل گرفت. براساس نظریه‌ی «جوامع تصویری» اندرسون، نخبگانی مانند مصطفی کامل و احمد لطفی السید با استفاده از ابزارهای مدرن همچون مطبوعات مانند اللواء و الجریده، نهادهای آموزشی مانند دانشگاه ملی مصر و بازسازی نمادهای تاریخی (فراعنه)، موفق شدند «ملت مصر» را به صورت اجتماع تصویری بازتعریف کنند. این فرایند با نظریه‌ی «اختراع سنت‌ها» از هابسبام تبیین‌پذیر است؛ برای نمونه، احیای نمادهای باستانی به منظور ایجاد پیوندی نمادین بین مصر معاصر و تمدن فراعنه، که مشروعیت داخلی ایجاد می‌کرد و در تقابل با گفتمان استعماری قرار می‌گرفت. این یافته‌ها بر نقش رسانه‌ها و آموزش در هویت‌سازی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد چگونه نخبگان مصری تاریخ و فرهنگ مصر را در قالب سلاحي ایدئولوژیک مورد استفاده قرار دادند.

دوم: با تحلیل نقش سعد زغلول و حزب وفد در تبدیل ملی‌گرایی از جنبشی نخبگانی به حرکتی مردمی (۱۹۳۶-۱۹۱۹)، می‌توان دو دستاورد عمده را برشمرد:

۱. موفقیت در بسیج گسترده‌ی قشرهای گوناگون (کشاورزان، کارگران، زنان و روشن‌فکران) از طریق شعارهای استقلال‌طلبی و مشارکت سیاسی، که همسو با نظریه‌ی گلنر درباره‌ی نیاز به همگنی فرهنگی در جوامع مدرن است؛

۲. ناکامی در تبدیل این بسیج به اصلاحات ساختاری پایدار. با وجود دستیابی به استقلال نیمه‌تمام در ۱۹۲۲م، حزب وفد نتوانست به وعده‌های اقتصادی - اجتماعی (اصلاحات ارضی، عدالت طبقاتی) عمل کند. داده‌های اقتصادی مانند وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی در پنبه و مالکیت ۳۴٪ زمین‌ها برای ۰۴٪ جمعیت در چارچوب تحلیل گفتمان سعید، نشان می‌دهد که شکاف بین گفتمان لیبرال و واقعیت‌های مادی، مشروعیت این جنبش را تحلیل برد.

سوم: این پژوهش با بررسی دهه‌های ۱۹۴۰م و ۱۹۵۰م، عوامل افول ملی‌گرایی لیبرال را در سه لایه تحلیل کرد: الف. سیاسی: سازش‌های حزب وفد با بریتانیا (پیمان ۱۹۳۶م) و وابستگی به ساختارهای استعماری باقی‌مانده، این حزب را در نظر افکار عمومی و جریان‌های رقیب به «نماد فساد» تبدیل کرد؛ ب. اقتصادی: تورم افسارگسیخته‌ی پس از جنگ جهانی دوم و شکاف درآمدی فاحش، نارضایتی طبقات فرودست را تشدید نمود؛ ج. اجتماعی: ظهور اخوان‌المسلمین با شعارهای عدالت اسلامی و افسران آزاد با ایدئولوژی ناسیونالیسم انقلابی، گفتمان‌های جایگزینی ارائه دادند که پاسخگوی خواسته‌های ملموس توده‌ها بود. این بخش از پژوهش، با تکیه بر نظریه‌ی سعید درباره‌ی تقابل هویت و «دیگری استعماری»، توضیح می‌دهد که ملی‌گرایی لیبرال نتوانست پس از استقلال، پروژه‌ای فراتر از مقابله با بریتانیا تعریف کند.

چهارم: این نوشتار با ترکیب چارچوب‌های نظری متنوع و روش‌شناسی تاریخی - تحلیلی، دو دستاورد عمده‌ی روشی دارد: الف. ارائه‌ی مدلی تحلیلی برای مطالعه‌ی ملی‌گرایی در جوامع پسااستعماری، که نشان می‌دهد موفقیت این جنبش‌ها مستلزم تلفیق مبارزه‌ی سیاسی با اصلاحات اقتصادی - اجتماعی است؛ ب. بازخوانی انتقادی اسناد آرشیوی (گزارش‌های لرد کرومر، نشریات دوره‌ی استعمار) و آثار

شخصیت‌های ملی‌گرا، که امکان درک پیچیدگی تعاملات بین نخبگان، نهادها، و توده‌ها را فراهم می‌کند. این رویکرد، می‌تواند الگویی برای پژوهش‌های تطبیقی درباره‌ی جنبش‌های مشابه در جهان عرب (مانند الجزایر یا سوریه) باشد.

جمع‌بندی نهایی

این پژوهش تکامل ملی‌گرایی لیبرال مصر را در قالب پاسخی به استعمار و بحران هویت روشن می‌کند و نشان می‌دهد که افول آن نتیجه‌ی ناتوانی در عبور از گفتمان تقابلی به سوی پروژه‌ای سازنده، برای عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. ملی‌گرایی لیبرال، با وجود دستاوردهایش در هویت‌سازی و بسیج مردمی، در دام محدودیت‌های ساختاری به‌جامانده از استعمار و نابرابری‌های داخلی گرفتار شد. افول آن، نه پایان مبارزه، بلکه آغازی بر تحول پارادایم‌های سیاسی در مصر کنونی بود که زمینه را برای انقلاب ۱۹۵۲م و ظهور ناسیونالیسم انقلابی فراهم کرد. این مطالعه با ترکیب نظریه و تاریخ، درکی ژرف از پویایی‌های قدرت، مقاومت و هویت در جهان پسااستعماری ارائه می‌دهد و چارچوبی نظری برای پژوهش‌های آینده در این حوزه است.

فهرست منابع

۱. امین، قاسم (۱۹۸۹م)، المراه الجديده، تحقيق: محمد عماره، قاهره: دارالشروق.
۲. بلقریز، عبدالله (۲۰۱۴م)، من الاصلاح الى النهضه، بيروت: مركز دراسات وحده العربيه، ط الثانيه.
۳. حوراني، آلبرت (بی‌تا)، الفكر العربی فی عصر النهضه، بيروت: دارالنهار للنشر.
۴. رافعی، عبدالرحمن (۱۹۸۴م)، مصطفى كامل «سبب الحركه الوطنيه»، قاهره: دارالمعارف.
۵. رمزي، میخائیل (بی‌تا)، الوفد و الوحده الوطنيه في ثوره ۱۹۱۹م، قاهره: دارالعرب البستاني.
۶. رمضان، عبدالعظیم (۱۹۸۳م)، تطور الحركه الوطنيه فی مصر ۱۹۳۶-۱۹۱۸م، مصر: الهيئه المصريه العامه للكتاب.
۷. الزیادی، محمد صالح حنیور؛ الخفاجی، حنان جاسم حمزه (۲۰۱۵م)، القادسيه فی الاداب و العلوم التربويه: المجلد الرابع عشر، العدد ۴.
۸. عبدالرازق ابراهيم، عبدالله و الجمل، شوقي (۱۹۹۷م)، تاريخ مصر و السودان الحديث و المعاصر، قاهره: دارالثقافه.
۹. عبدالعزيز عمر (۱۹۹۳م)، تاريخ مصر الحديث و المعاصر، دارالمعرفه الجامعيه.
۱۰. العقاد، عباس محمود (۱۹۸۸م)، سعد زغلول زعيم الثوره، قاهره: دارالهلal.
۱۱. العلاونه، احمد (۲۰۱۱م)، العلماء العرب المعاصرون و مآل مكتباتهم، بيروت: دارالبشائر الاسلاميه.
۱۲. عنايت، حميد (۱۳۸۹ش)، سیری در اندیشه‌ی سیاسی عرب، تهران: امیرکبیر.
۱۳. فلسفي، نصرالله (۱۳۹۰ش)، تاريخ اروپا در قرون نوزدهم و بیستم، تهران: مؤسسه‌ی خاور.
۱۴. لطفی السید، احمد (۲۰۱۲م)، قصه‌ی حیاتی، قاهره: هنداوی.
۱۵. النجار، حسین فوزي (۱۹۹۵م)، احمد لطفی السید (أستاذ الجيل)، القاهره: الهيئه المصريه العامه للكتاب، ج ۲.
۱۶. هابسبام، اريك (۱۳۸۰ش)، عصر نهايت‌ها: تاريخ جهان ۱۹۹۱-۱۹۱۴، ترجمه: حسن مرتضوي، تهران: آگاه.
۱۷. Aburish, S. K. (۲۰۰۴). Nasser: The Last Arab. St. Martin's Press.
۱۸. Adams, R. (۱۹۸۶) The Rural Economy of Egypt. Syracuse University Press.

۱۹. Anderson, B. (۱۹۸۳). "Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism". Verso .
۲۰. Baker, R. W. (۱۹۷۸). Egypt's Uncertain Revolution Under Nasser and Sadat. Harvard University Press.
۲۱. Banna , H. (۱۹۹۲). مجموعه رسائل الإمام الشهيد حسن البنا*. دارالشروق.
۲۲. Beinini, Joel, and Zachary Lockman. Workers and Peasants in the Modern Middle East. Cambridge University Press, ۲۰۰۱.
۲۳. Botman , S. (۱۹۸۸). The rise of Egyptian communism, ۱۹۳۹-۱۹۷۰. Syracuse University Press.
۲۴. Collins, Robert O. (۱۹۶۶)"Egypt and the Sudan" in Robin W. Winks, ed., The Historiography of the British Empire-Commonwealth: Trends, Interpretations and Resources Duke U.P.
۲۵. Daly, M. W. (۱۹۸۸), The Cambridge History of Egypt, Modern Egypt from ۱۵۱۷ to the end of the twentieth century, Edited by M.W.Daly, Cambridge University Press, vol.۲.
۲۶. Deeb, M. (۱۹۷۹) Party Politics in Egypt: The Wafd & Its Rivals. Ithaca Press,.
۲۷. Efraim, B. (۲۰۰۸) "Egyptian Intellectuals in the Shadow of British Occupation". British Journal of Middle Eastern Studies. ۳۵ (۲).
۲۸. Fahmy, Z. (۲۰۰۸) "Francophone Egyptian Nationalists, Anti-British Discourse, and European Public Opinion, ۱۸۸۵-۱۹۱۰: The Case of Mustafa Kamil and Ya'qub Sannu'." Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East ۲۸: ۱۷۰-۱۸۳.
۲۹. Fairclough, N. (۱۹۹۲). "Discourse and Social Change" .Polity Press .
۳۰. Gellner, E. (۱۹۸۳). "Nations and Nationalism" Cornell University Press.
۳۱. Gershoni, I., & Jankowski, J. P. (۱۹۸۶). "Egypt, Islam, and the Arabs: The Search for Egyptian Nationhood, ۱۹۰۰-۱۹۳۰". Oxford University Press .
۳۲. Glubb,J.B.(۱۹۵۹), Britain and Arabs:A study of fifty years ۱۹۰۸-۱۹۵۸,London: Hadder and Stoughton.
۳۳. Gordon, J. (۱۹۹۲). Nasser's blessed movement: Egypt's free officers and the July revolution. Oxford University Press.
۳۴. Hobsbawm, E., & Ranger, T. (Eds.). (۱۹۸۳). The Invention of Tradition. Cambridge: Cambridge University Press.
۳۵. Hourani, A. (۱۹۶۲) Arabic Thought in the Liberal Age, ۱۷۹۸-۱۹۳۹. Cambridge University Press.
۳۶. Imam Uddin, S.M. (۱۹۶۰), Modern history of the Middleeast and North Africa, Pakistan: Syndicate press.
۳۷. Issawi, C. (۱۹۶۶) *The Economic History of the Middle East, ۱۸۰۰--۱۹۱۴.* University of Chicago Press.
۳۸. Laffan, Michael. (۱۹۹۹) "Mustafa and the Mikado: A Francophile Egyptian's Turn to Meiji Japan." Japanese Studies ۱۹: ۲۶۹-۲۸۶

۳۹. Leacock ,S. (۱۹۴۱), Our British Empire, London: Johnlane the Bodley Head.
۴۰. Marsot , Afaf Lutfi al-Sayyid.(۱۹۷۷) Egypt's Liberal Experiment: ۱۹۲۲—۱۹۳۶. University of California Press.
۴۱. Mitchell, R. P. (۱۹۹۳). The society of the Muslim Brothers. Oxford University Press.
۴۲. Said, E. W. (۱۹۷۸). Orientalism. New York: Pantheon Books.
۴۳. Tignor, Robert.(۱۹۸۹) Egyptian Textiles and British Capital, ۱۹۳۰—۱۹۵۶. Princeton University Press.
۴۴. Vatikiotis, P. J. (۱۹۹۱). The history of modern Egypt. Johns Hopkins University Press.
۴۵. Wendell, Charles,(۱۹۷۲)The evolution of the Egyptian national Image, Berkeley: university of California press.

